

کلامی دیگر

در نظریه فرگشت، انسان کنونی دارای هوش خطرناکی ست ، نه اینقدر کم هوش است که فقط بر اساس

غرائزش زندگی ساده‌ای برگزیند و نه اینقدر به هوش بالایی دست یافته است که خود را از درگیری با خرافات

بر پایه تعصبات اعتقادی رها کند .

مقدمه

در عصر امروز و در کشورهای درحال توسعه مثل ایران، یکی از چالشهای پیش رو در امور روزمره مردم روبرو شدن با تنشهای اجتماعی است که نقش تعیین کننده‌ای در دستیابی به زندگی ایده‌آل بشری دارد. تنشها و عواملی که بطور واضح از اعتقادات و چهارچوبهای فکری افراد جامعه تاثیر گرفته است.

در این نوشتار بطور مختصر سعی شده به صورت خلاصه‌نگاری به چهارچوبهای فکری اعتقادی بشریت پرداخته شود، توصیفی دیگر از ترسیمات ذهنی عموم که از زاویه‌ای شاید متفاوت این چهارچوبهای فکری را به چالش می‌کشد، به قول "برتراند راسل": در تمامی موضوعات، بد نیست گاه‌گذاری جلوی چیزهایی که مدتهاست بدیهی انگاشته‌اید علامت سوالی بگذارید.

شک کردن به هیچ عنوان عیب نیست، اولین قدم در راه خردورزی شک کردن است، البته این شک کردن نباید منجر به تعلل‌های بی‌دلیل در انجام امور روتین روزمره گردد و درواقع بایست عاملی باشد در راستای جهت‌دهی صحیح تصمیم‌گیری‌ها و بینش‌های حیاتی و مهم زندگی.

در مجموع مطالعه این نوشتار وقت آنچنانی از خواننده نمی‌گیرد، امید است در نظر خواننده مؤثر و منشأ اثر قرار گیرد.

بخش اول

شک گزایی

به نام راستی و نیکی

از زمانی و مکانی می‌نویسم که همه چیزش درهم شده، سیاه و سفیدش، خوشی و دردش، عشق و نفرتش و پیدا و نهانش...

به نام انسان می‌نویسم؛ از انسان و چگونگی زندگیش در گوشه‌ای از کائنات، با تمام پیشینه‌ای که ما را به این روز وا گذاشته، از آنچه دل فریاد می‌زند، آنچه در گوشها می‌پیچد و در چشمها خوانده می‌شود، ولی خود را نشان نمی‌دهد، این سکوت مرگبار را باید شکست.

در کشوری مسلمان و در خانواده‌ای مسلمان بدنیا آمدم، دین و مذهب و مکتبم تعیین شده بود، دوران کودکی زمان عجیبی بود، همان موقع که تازه خواندن و نوشتن را یاد گرفتم برایم تصمیم گرفته شد که به دین و مذهب از قبل تعیین شده به زور ایمان بیاورم، در ساده‌پنداری کودکی چه تراژدی ترسناکی بود شک کردن به اسلام، چه ترسی در وجودمان ریشه دوانده بود، ترس از مجازات اسلامی، ترس از جهنم و ترس از خدا. آموزه‌های دینی مستقیم به ضمیر ناخودآگاه تزریق می‌شد و آماده شده بودم برای تبدیل شدن به یک مذهبی متعصب، اتفاقی که افتاد، تا همین چند سال پیش اگر کسی به عقاید نصب شده‌ام توهین می‌کرد رگ تعصبم باد می‌شد و بطور خلاصه تکاپوی رسیدن به کمال انسانی را در مکتب آغاز شده از حجاز می‌دیدم.

سالیان دراز است انسان بودن رنگ و بوی تازه‌ای گرفته، به این باور رسیده‌ایم که مالک این کره خاکی و آبی هستیم، دیگر در باورمان نیست کسی جلودارمان باشد، اسمش را بعضی گذاشتند اشرف مخلوقات، بعضی گفتند هوشمندترین موجود زنده و بعضی هم خود را فرا انسان و خدا نامیدند. هرچه هستیم، ظاهر و باطن همین هستیم که خود می‌دانیم، روزی به دنیا می‌آییم و روزی هم رفتنی هستیم، دوست داریم دنیای پس از مرگ را باور کنیم، عاشق درست کردن خدا بودیم و هستیم و هرچه را باور کردیم دوستش داریم، چون انسانیم و خوی خداپرستی را از خود جدا نکردیم، در راهش چه رگها که باد نکرد، چه داستانها و افسانه‌ها که نوشتند و چه خونها که ریخته نشد.

ذات بشریت این را ثابت کرده که همیشه بدنبال معبود بوده است، معبود خود را که از نیاکانش به وی رسیده دوست می‌دارد والبته کسانی هم پیدا می‌شدند که با ادعایی فرانسانی خدایی را معرفی کرده و درست دست می‌گذاشتند روی فطرت خداجوی و خدادوست بشر و البته چه دکانهای دین و مذهبی که در تاریخ بشریت راه نیفتاده. چه دروغها و خیانتها و جنایتهایی که بدنبالش ایجاد نشده و وامصیبتا از این "دروغ" که ریشه همه بدبختی‌هاست.

به شخصه معتقدم حتی باور داشتن و عادت کردن به پرستش خدا اشکالی ندارد که هیچ، خیلی هم خوب است، آرامش درد دل با پروردگار در تنهایی خودمان حس روانی مثبتی دارد که جایگزین ندارد، اما با چه رویکردی و به چه بهایی؟!

"کارل پوپر" که به جرات می‌توان گفت از بزرگترین فیلسوفان عصر معاصر و پیشرو مکتب "ندانم‌گرایی انتقادی" است در جواب سوالی با مضمون اینکه "آیا خداوند در افکار شما جایگاهی دارد؟" می‌گوید: "گرچه من یهودی نیستم، اما به این نتیجه رسیده‌ام که حکمت سرشاری در این فرمان یهودی وجود دارد که می‌گوید: «نام خداوند را به عبث بر زبان نیاور». [فرمان سوم از ده فرمان موسی: سفر خروج ۷: ۲۰] انتقاد من به ادیان نهادینه این است که این ادیان در صرافت آن اند که نام خداوند را به عبث و گزاف بر زبان آورند.

من نمی‌دانم که خدا وجود دارد یا نه. ما شاید بدانیم که چقدر کم می‌دانیم، اما این ندانستن نباید تبدیل به معرفتی ایجابی در باب رازی ژرف شود. چیزهای زیادی در جهان هست که سرشتی چونان رازی ژرف دارد، اما من فکر نمی‌کنم روا باشد از فقدان دانش‌مان، یک الاهیات بسازیم و نیز فکر نمی‌کنم روا باشد جهل خود را تبدیل به معرفتی ایجابی کنیم. برخی از صورت‌های خداناباوری، خودخواهانه و جاهلانه است و باید کنار گذاشته شود، اما ندانم‌انگاری (اذعان به این که ما نمی‌دانیم و در نتیجه دست به تحقیق می‌زنیم) قابل قبول است.

من خوشحال می‌شوم که خدا وجود داشته باشد، زیرا قادر خواهم بود که حس قدردانی خود را بر شخص‌واره‌ای متمرکز کنم که آدمی قدردان او است. با وجود بلبشویی که فیلسوفان و الاهی‌دانان بد درست کرده‌اند، جهان جای شگفت‌انگیزی است. این عده باید به خاطر بسی جنگ‌ها و بی‌رحمی‌ها مورد ملامت قرار گیرند."

در جایی دیگر پرفسور کارل پوپر به این مهم اشاره می‌کند که "در باب دین، تنها چیزی که به احساسات ما

خوش می‌آید، وجود دارد. دین تا جایی که آزمون‌پذیر است، به نظر کاذب می‌آید. این حکم تهمتی نسبت به دین نیست، زیرا دین، علم نیست. بلکه این حکم تهمتی است علیه الاهی‌دانانی که با دین چنان برخورد می‌کنند که انگاری دین، علم است."

درباره نظرپردازی استیون هاوکینگ (اثبات علمی خلق هستی در قالب علم فیزیک و علوم وابسته، بدون نیاز به قدرت ماورایی مانند خدا) هم واکنشهای موافق و مخالف زیاد است، ولی چیزی که مشخص است در سطح دانایی کنونی بشریت، یکی از شایسته‌ترین مکاتب "ندانم‌گرایی" یا "شک‌گرایی" است که حداقل با این منطق به حقیقت وجودی هستی حمله نمی‌شود.

اگر بشر یاد می‌گرفت "در مورد هر چیزی که نمی‌داند بگوید نمی‌دانم" و "نمی‌دانم تو آنرا می‌دانی که باورش کنم"، دنیا جای بهتری بود.

درست در همین لحظه، همین لحظه، در راس تمام تاریخ بشریت و جهان هستی و داستانها و افسانه‌ها ایستاده‌ایم و تمام تاریخ و داستانها در آینده از همین جا شکل می‌گیرد، از تو، از من، از تفکرمان، از گفتارمان و از کردارمان، پس تاریخ خودمان را به سلیقه خودمان می‌نویسیم و چیزی که آیندگان از تاریخ می‌خوانند نوع تفکر و گفتار و کردار من و تو است، پس بهترین باشیم یا حداقل سعیمان را بکنیم.

همیشه علاقه‌مند بودم با فرض صحت وجود موجوداتی غیر از ما در نقاط دیگر جهان هستی با یک فرازمینی ملاقات کنم، با موجودی از دنیایی دیگر، کسی که در مبحث تکامل از انسان زمین خیلی جلوتر قدم گذاشته باشد، خیلی سوالها ذهنم را مشغول کرده است، دید فرازمینی‌ها نسبت به هستی و کائنات چه تفاوت‌هایی با ما دارد؟ آیا آنچه ما از سرنوشت گذشته و آینده‌مان تصور می‌کنیم صحیح است و اگر نه حقیقت چیست؟، نمی‌دانم شاید هرچه به جلوتر برویم بیشتر به این نتیجه برسیم که هیچ نمی‌دانیم، همیشه به نگرش همراه با شک معتقد بودم، بنظر نمی‌توان از چیزی به عنوان پدیده‌ای مطلق نام برد، پدیده‌هایی هستند که هنوز نظام علمی آنها را تایید نکرده، در تعجبم چگونه بعضی‌ها با کمال قاطعیت به آن اعتقاد دارند، مگر ندیده‌اند اعتقادات گذشتگان در نظر امروزی چگونه مضحک بنظر می‌رسد؟! بطور حتم خوب هم می‌دانند همان گذشتگان به همان اعتقادات مضحک باور قلبی داشتند و حتی نه به خود و نه به دیگران اجازه شک به این باورها را نمی‌دادند و اگر کسانی هم پیدا می‌شدند که ساز مخالف بزنند با شدیدترین مجازاتها روبرو می‌شدند.

آیا ما گذشته آیندگان نیستیم؟! پس به شخصه مکتب "شک‌گرایی" رایبشتر می‌پسندم؛ حتی در مورد

خدا.

بخش دوم

یکسوگرایی ذهن

از ایراداتی که به نوع سیستم آموزشی اسلامی وارد است ایجاد باور جبری اعتقادی به کودکان است، کودکانی که هنوز قدرت تشخیص درست و غلطشان ضعیف است با موجی از باورها، افسانه‌ها و اعتقاداتی روبرو می‌شوند که به اجبار بایستی آنها در قالب آموزه‌های مدرسه‌ای و تربیتی در ضمیر ناخودآگاه خود حک کنند، در کودکی از قرآن و اسلام و محمد قدیس‌هایی در ذهن خود می‌سازند که در سن بلوغ عقلانی بواسطه باورهای تزریق شده حتی جرات تجزیه تحلیل آنها را ندارند و از افکار ناقد دینی فرار می‌کنند. متأسفانه سیستم آموزشی ما به دانش آموزان به مراتب بیشتر یاد می‌دهد که **درباره‌ی چه فکر کنند تا اینکه چگونه فکر کنند.**

و در سنین بزرگی در مورد کتاب آسمانی، قرآن را نمی‌خوانند که به این نتیجه برسند این کلام پروردگار است یا خیر؛ بلکه اول عمیقاً باور کرده‌اند که قرآن کلام الله است و سپس با این دید به خواندن قرآن می‌پردازند، و این موضوع در روند درک قرآن اشکال ایجاد می‌کند.

همانطور که اشاره کردم از کودکی، در مدرسه و در خانه بصورت تکرار مکررات آموزه‌های دین و مذهبی از طرف کتب درسی، تلویزیون ملی، معلم و حتی اولیا غذای شبانه‌روزی فکرم شده بود و سالیان سال به این اعتقادات پر و بال دادند و دادم. تا روزی که در سالهایی جلوتر به خود گفتم؛ هنوز ایمانم به اندازه‌ای که ارضا شوم کامل نیست و پنداشتم بایست به سرمنشا همه اینها رجوع کنم، "قرآن" از آنجا بود که برگی تازه از تمام تصوراتم از دین اسلام ورق خورد.

از زبان عربی چیزی نمی‌فهمیدم، شروع کردم به پارسی خواندن قرآن. و البته با فرض به این تصور که هیچ پیش زمینه‌ای از این کتاب ندارم و همچنین خط قرمز کشیدن روی تعصبات مذهبی قبلی، دلیلش هم این بود که تصور می‌کردم این کتاب آنقدر قوی و قانع کننده است که می‌تواند از هر عقیده غلطی در دنیا یک عقیده کامل بسازد، دوست داشتم این حس را تجربه کنم.

چند آیه بیشتر از سوره دوم قرآن (بقره) نگذشته بود که رسیدم به آیه ۶: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** "در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی بر ایشان یکسان است [آنها] نخواهند گروید" و بعد از آن آیه ۷: **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**: "خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده‌هایی است و آنان را عذابی دردناک است!"

شوکه شدم، منظور چیست؟ یعنی انسانی که گمراه شده را راه برگشتی نیست؟! در آیه ۷ به صراحت عنوان شده که خدا به این گمراهی کمک می‌کند و بر دل‌ها و شنوایشان مهر می‌زند، چشم‌هایشان هم پرده

می‌زند که دیگر راهی نداشته باشد، آخر هم عذابی دردناک در انتظارشان است. پس الله بخشنده و رحمان چه شد؟!، به واقع برای شروع به هیچ وجه خوب نبود، قبل از این چیزی که از قرآن می‌شنیدم و می‌دیدم آیات خوش کلام و امید بخشی بود که قبل از اذان از تلویزیون پخش میشد، مانند: " **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** " و " **مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ** " و ... "پس بدان که بعد از هر دشواری آسانی هست" و "آنکه در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه کار باز آید، به سلامت و شادکامی در آن درآید که این روز جاودانگی است" و دیگر نمونه‌ها...

آیاتی که با روحيات انسان بهتر جور در می‌آید، قبل از این بخصوص در ماههای رمضان قرآن را طوطی‌وار و به زبان عربی خوانده بودم، اولین بار بود که معنی قرآن را با دقت می‌خواندم، این دو آیه یک علامت تعجب در ذهنم روشن کرده بود ولی با توجه به سیگنالهایی که از ضمیر ناخودآگاهم ارسال می‌شد خودم را توجیه کردم که نباید از معنی آیات برداشت سطحی کنم و بطور حتم منظور الله چیز دیگریست، همچنان به خواندن قرآن مشغول شدم تا رسیدم به آیه ۱۷۸ همان سوره بقره، آیه درباره قانون قصاص هست و با این مضمون شروع می‌شود: " **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى** "، "ای کسانی که ایمان آورده‌اید درباره کشتگان بر شما [حق] قصاص مقرر شده آزاد عوض آزاد و برده عوض برده و زن عوض زن!"

اصل موضوع آیه که درباره قصاص است، البته با این قانون مخالفم و دلیل آن هم نگاه به قانون اصلاح شده کشورهای جهان اولیست که قانون اعدام را از قوانین قضاییشان حذف کرده‌اند و البته به نتایج خیلی خوب در راستای حقوق بشر دست پیدا کردند، اشکالی هم ندارد کشورهای غیرمسلمان را مثال بزنم، اصل ماجرا انسانیت و حقوق بشر است و البته صحبت درباره این مبحث، طولانی و پیچیده است و در حال حاضر بر روی آن مانور نمی‌دهم، دو نکته دیگر قابل عرض است: یک؛ طبقه‌بندی قانون قصاص برای انسانها نسبت به جنسیتشان! طبقه اول مرد در مقابل مرد و در طبقه سوم زن در مقابل زن! به این معنی که به طور مثال اگر مردی زنی را به قتل رساند شامل قانون قصاص نمی‌شود و قانونی دیگر به نام خونبها وارد می‌شود و بدینگونه تبعیض جنیستی مورد تایید قرار گرفته است، و همچنین طبقه ۲ یعنی: برده در مقابل برده، این یعنی مهر تایید بر نظام برده‌داری، چندین سال است که بشر در حال مبارزه با این تفکر است و نظام برده‌داری بطور واضح در کشورهای توسعه یافته قابل دفاع نیست، حال چطور نویسندگان قرآن با این آیه نه تنها این تفکر را رد نکرده بلکه مهر تاییدی بر آن زده و برده را از آزاد جدا کرده و بعد از آن هم زنها را در پایین ترین طبقه نشانده است؟! یکی از استدلالهای مفسران قرآن را که در جواب این انتقاد داشتم می‌گوید که منظور الله طبقه‌بندی جنیستی

نبوده، به این دلیل قانون قصاص به اینگونه از طرف الله تعیین شده که مرد نان آور خانواده است و برای اجرای عدالت قانون قصاص بدین شکل در قرآن آمده وگرنه خداوند عادل است و بین انسانها فرقی قائل نمی‌شود، و جواب من به این مفسر این بود: آیا این عدالت خداست؟ پس خدا پیش‌بینی نکرده که شاید در خانواده‌ای زن نان‌آور باشد؟! ، این دوست مفسرمان در اینجا جوابی قانع‌کننده نداشت و اذعان کرد برای این مورد جوابی دقیقتر و تخصصی‌تر لازم است که به من وقت بده آنرا برایت آماده کنم، و البته تا اکنون که جوابی از این دوست مفسر دریافت نکرده‌ام.

این کلام اللهی که در تصور داشتم نبود، با سیگنالهای ضمیر ناخودآگاهم شروع به ستیز کردم و سعی کردم با نگاه عقلانی‌تر و به دور از تعصبات توخالی به خواندن قرآن ادامه دهم ، در ادامه به دفعات زیادی در مورد معانی آیات به چالش خوردم، آیاتی که از نظری علمی در سطح نظریه‌های همان ۱۴۰۰ سال پیش بود، آیه‌هایی که در جای جای کتاب دارای تناقضات واضحی بود و آیاتی که لحن خشن آن همه تصورات زیبا را در قالب این کتاب به اصطلاح آسمانی بهم می‌ریخت؛ به منابع تفسیر زیادی هم مراجعه کردم و این ستیز فکری درونم شاید چند سالی به طول انجامید.

و شک کردم، به همه چیزهایی که سالیان سال در ذهنم تزریق شده بود، و البته برآستی که سخت بود، در دو راهی عجیبی قرار گرفته بودم، گیج شده بودم، بعضی مواقع با خود می‌گفتم بهتر است همه اینها را از ذهنم دور کنم و آرامش فکری و روانی را برای خود بخرم، چرا اعتقاداتی که سالیان سال برایش زحمت کشیدم و به آن پر وبال دادم را با این افکار نابود کنم، برایم خوشایند نبود از دایره امنیت فکرم خارج شوم و البته برای هیچ کس خوشایند نیست.

پس از چالشهای فراوان به این نقطه رسیدم که اگر فرض را بگذاریم خالق تمام هستی وجود داشته باشد بی‌انصافی محض است این کتاب و کتابهای آسمانی قبل از آن را به همین راحتی و بدون کمترین اعتبارسنجی به وی نسبت دهیم و نزدیک به محال است خداوند با این سطح از کلام، سعی در راهنمایی بشریت در زندگی داشته باشد.

"فرانسیس بیکن" اینگونه از یکسوگرایی ذهن انسان می‌گوید:

فهم انسان پس از اینکه عقیده‌ای را اخذ نمود تمامی دیگر چیزها را برای پشتیبانی و همخوانی با آن جذب می‌کند. و علیرغم وجود تعداد زیادتر و اعتبار نمونه‌های مخالف، کماکان یا آنها را نادیده می‌گیرد و خوار می‌شمارد، یا با اندکی تفاوت کنارشان می‌گذرد و ردشان می‌کند، باشد که به مدد این پیش‌نهشتن عظیم و زیانمند، اعتبار نتیجه‌گیری خود را دست نخورده نگاه دارد.

از " برتراند راسل " پرسیدند: چرا یک آدم متعصب می‌ترسد نسبت به اعتقاداتش شک کند و راهش را اصلاح کند؟ راسل جواب می‌دهد: چون همیشه با خودش فکر می‌کند چه طور می‌توانم به تاوولهای کف پایم بگویم تمام مسیری را که آمده‌ای اشتباه بوده است؟!

این مصیبت، از ویژگی‌های اکثریت عوام است، "مقاومت در برابر تغییر"

بخش سوم

گرایش به ماوراء

یکی دیگر از خصلتهای بشری که بطور حتم همه آنرا لمس کرده‌اند علاقه انسان به "باور رویدادهای ماوراء طبیعی" هست، کارگردانان بهره‌گرای سینما به این موضوع به خوبی واقف هستند و همین است که عناصر تخیلی در قالب ژانرهای تاریخی، اکشن و حتی ترسناک به وفور دیده می‌شود و با استقبال مردم هم همراه است. این مهم در اعتقادات مذهبی مردم نیز مشاهده می‌شود و نقشی اساسی را ایفا می‌کند، باورداشتن عناصری غیرقابل درک بصورت فیزیکی و منطقی مثل روح، جن، فرشته، ابلیس، معجزه، طلسم، خدایان و غیره از این موارد هستند.

بروس اتکینسن می‌گوید: مردم در هر جا از باور کردن آنچه که می‌دانند راست نیست لذت می‌برند. چرا که آنها را از مصیبت اندیشیدن درباره‌ی خودشان و مسئولیت پذیری درباره‌ی آنچه می‌دانند خلاص می‌کند. یکی از مؤلفه‌های لازم جهت گرایش به مکتب شک‌گرایی، دوری از این علایق مخصوص نوع بشر هست و کسانی که بدنبال "حقیقت هستی" هستند قبل از باور به این عناصر بایستی یاد بگیرند ابتدا به آنها شک کنند و بعد در مورد آن تحقیق کنند، بطور مثال در گذشته رویداد خورشیدگرفتگی رویدادی فراطبیعی محسوب می‌شد و جوامع گذشته در خصوص این رویداد چه داستانهای دور از ذهن و تخیل گونه‌ای که نساختند، ولی دیدیم که با گذر زمان، این رویداد رنگ واقعیت و توجیهی علمی و عقلانی پیدا کرد و در حال حاضر کمتر کسی را می‌بینیم که برای خورشیدگرفتگی داستان غیرعقلانی و ماوراء طبیعی از خشم خدایان و مانند اینها بیاورد، همین مثال در مورد خیلی از عناصر و رویدادهای حاضر که هنوز علم، توجیهی برای آن پیدا نکرده مصداق است، پس بنظرتان بهتر نیست به جای ارضای آن قسمت از علایقتان به باور تخیلات و در ادامه، دامن زدن به انتشار آن در اذهان اطرافیاتان برای همراه شدن با شما در این باورها، حداقل در این مورد شکگرایی را پیشه کنید و اجازه دهید علم و خرد کارشان را بکنند و روال طبیعی هستی و کائنات به درستی پیش رود؟!

بخشی از وظیفه انسانهای خردگرا و شک‌گرا، "کنترل گرایش خود به باور کردن" یا "باور نکردن بدون دلیل خوب" است، برای برخی افراد نیاز به باور کردن پدیده‌های پارانرمال بسیار قوی و غیر قابل کنترل است، آنچنان که اثبات قلبی بودن آن پدیده برایش باورپذیر نیست و از قبول آن سر باز می‌زنند.

"گوستاو یاهودا" این خاطره را بعنوان مثال می‌آورد:

شبی پس از شام من بهمراه شش نفر مشغول گپ زدن بودیم که صحبت به امور فراطبیعی کشیده شد. جلسه احضار روح فی البداهه‌ای پیشنهاد شد و ما همگی دور میز گرد بزرگی نشستیم. ایده مبتنی بر مطرح نمودن پرسش‌ها و پاسخ دادن آنها توسط ارواح به صورت یک ضربه برای ((بله)) و دو ضربه برای ((خیر)) بود. پرسش اول مطرح شد ولی چیزی رخ نداد. ما چند دقیقه در نیمه تاریکی با اضطرابی فزاینده نشسته بودیم.

برای رهایی از خستگی من در صندلی‌ام تکانی خوردم و بطور تصادفی ضربه‌ای به میز زدم و با حیرت دیدم این ضربه توسط حاضرین در جلسه به عنوان پاسخی از طرف ارواح در نظر گرفته شد. پس از کمی کلنجار با وجدانم، به خودم گفتم بعد از مدتی این کلک را آشکار می‌کنم و آنرا بحساب شوخی می‌گذارم. برای نیم ساعت بدون اینکه کمترین شکی برانگیزم خیلی وقیحانه با نوک کفشم به میز ضربه می‌زدم. کم کم داشتم دل به دریا می‌زدم که رازم را فاش کنم که یکی از اشخاص از روح خواست تجسم پیدا کند. سکوت طولانی ناخوشایندی حکمفرما شد و بعد یکی زمزمه کرد: آنجاست، آن گوشه، یک کوتوله خاکستری! این ادعا چنان با قاطعیت بود که وقتی به آنجا نگریم تقریباً توقع داشتم چیزی را بینم. در آنجا چیزی نبود به جز سایه‌ای کم‌رنگ از پرده‌ای که با نسیم آرام تکان می‌خورد. دو نفر دیگر هم ادعا کردند که کوتوله را بوضوح دیده‌اند! حدود یکسال بعد، با یکی از شرکت کنندگان جلسه دیداری داشتم، با یادآوری آن شب، وی به من گفت که قبل از این نسبت به عالم غیب و ارواح شک داشته، ولی تجربه آن شب وی را متقاعد کرده است. با شنیدن این حرف حس گناهکاری بر من چیره شد و تصمیم گرفتم خودم را خلاص کنم، یکبار دیگر حسابم غلط از آب درآمد، او به هیچ وجه حرفم را باور نکرد!

بغیر از نکته مشخصی که در داستان بالا می‌توان برداشت کرد که به مقاومت و گریز برخی افراد در قبول نقض پدیده‌های غیرطبیعی اشاره دارد نکته‌ای دیگر قابل بررسی است، و آن دیدن جمعی یک پدیده ماوراء طبیعی مثل آن کوتوله خاکستری است، بغیر از نفر اولی که به این کوتوله اشاره کرد افراد دیگری در آن جلسه حرف وی را تایید کردند و در چنین مواردی حتی کسانی که دچار اینچنین توهمی هم نشده باشند بطور معمول سکوت می‌کنند و ممکن است دودل از شایستگی خود برای کسب نگرشی فراطبیعی که بقیه افراد آنرا کسب کرده‌اند سرخورده شوند و این خطرناک است، روانشناسانی نامی مثل "لئونارد زوسنه" و "وارن جونز" این رویداد را "توهمات دسته جمعی" می‌نامند و معتقدند در چنین توهمات، چشمداشت، نقش هماهنگ‌کننده را ایفا می‌کنند، از نمونه‌های بارز و قابل ذکر این نوع توهمات جمعی، دیدن تصویر روح‌اله خمینی در کره ماه بوده، ادعایی که در بحبوحه شکل‌گیری انقلاب ۵۷ توسط مردم انقلابی مطرح شد و بطور واضح خیل افرادی که چیزی غیرعادی در تصویر ماه نمی‌دیدند حتی جرات بیان نظر مخالف خود را نداشتند.

یکی دیگر از باورهای فراعلمی از این نوع باور به وجود زندگی مجدد پس از مرگ است که بحث پیچیده‌ای را می‌طلبد و فرقه‌های مختلف دینی و مذهبی سراسر دنیا باورهای مشابه و متفاوتی در این رابطه دارند، در دین غالب کشورمان، اسلام نیز این باور بطور شدید پررنگ است، حال سوال اینجاست؛ آیا شخصی

آنها دیده است؟ آیا شخصی پس از مرگ به این دنیا آمده است که آنها اثبات کند؟ آیا داستانهایی که بواسطه روایات و آیات تعریف شده قابل باور است؟ آیا علم و عقل، ماهیت این آیات و روایات و ندهای ساختگی را تایید می‌کند و چه توضیحی برای آن دارد؟ گفته می‌شود این از احادیث امامان و پیامبران و حتی برگرفته از کتب مقدس است و صحت مطلق است. مسئله اصلی اینجاست، "فرضیه‌ی کتاب آسمانی" همچنان از سوی پژوهشگران و خردگرایان بعنوان یک برهان نامعتبر شناخته می‌شود که حتی برای قرارگرفتن در چهارچوب یک فرضیه‌ی علمی، حداقل عناصر آزمون‌پذیری را هم شامل نشده است، حال با این نگرش آیا داستانهای گذشتگان و روایتهای شخصیت‌های مذهبی و تاریخی که از صدها سال پیش به ما رسیده است در این حد هست که دلیلی عقلانی و علمی بر صداقت آن مهر تایید بزند؟ تفکر می‌طلبید...

بخش چهارم

دین؛ بُرهانی مورد اعتماد یا باطل؟

در عصر حاضر چالشی که پیش روی افکار انسانها به وفور دیده می‌شود انتشار فرضیه‌ها یا برهانهایی است که گزاره‌ای را مورد بحث قرار می‌دهد و یادگیری راه تشخیص درستی یا نادرستی هر ادعا یا برهانی مستوجب کسب خرد است، یکی از برهانهای مغالطه آمیز "برهان رویکرد به نادانی" است که ممکن است ذهن مخاطب را به اشتباه بیاندازد ولی در اصل خودش باطل است، به طور نمونه کسی ادعا می‌کند که مثلث برمودا برگرفته از نیروهای شیطانی و ماوراء طبیعی است و دلیل وی برای این برهان این است که هنوز هیچکس عدم وجود این نیروهای شیطانی را نتوانسته ثابت کند، پس هست؛ این برهان از ریشه باطل است چون عدم وجود مدرک، چیزی را اثبات نمی‌کند. از دیگر برهانهای باطل، "برهان علیت نادرست" است، یعنی پنداشتن ارتباط علیتی دو رویداد هنگامی که چنین نیست، بعنوان مثال شاید شما سرما خورده باشید و با انداختن سنگی خاص که برایتان مهم است به دور گردنتان مریضی را پشت سر گذاشته باشید، در این حالت علم و عقلانیت تایید نمی‌کند که آن سنگ باعث بهبودی شما شده است زیرا عوامل بشمار دیگری می‌تواند باعث درمان مریضی شما شده باشد ولی شما بواسطه تعصب و اعتقاد خود به آن سنگ خاص با اطمینان به نیروی جادویی آن باور دارید و علاقه‌ای به تحلیل دیگر عوامل بهبودیتان ندارید.

در کنار اشاره به روش دستیابی به راه تشخیص سطح اعتبار برهانها، باید اشاره کرد که در حال حاضر توانمندترین شیوه برای کسب خرد، شیوهی علمی است که بشر با همین شیوه به ساختار اتم، درمان بیماریها و ساخت ماشینهای پیشرفته در خدمت بشر و غیره و غیره دست یافته است، مهم اینکه استفاده از شیوهی علمی آزمون‌پذیر فقط به دانشمندان محدود نمی‌شود و هرگاه با ارزیابی اسلوب‌مند و با آزمون و خطا، امکان پذیری جوابهای گوناگون، به حل مسئله‌ای پردازیم، در حال پیشروی به شیوهی علمی هستیم.

در نظر داشته باشیم، اگر نتوان فرضیه‌ای را آزمود، هیچ راهی برای تعیین درستی یا نادرستی آن وجود نخواهد داشت.

دین و مذهب که در عصر کنونی نقش بسزایی در رویه زندگی اجتماعی خیل عظیمی از انسانها دارد خود مجموعه‌ای از برهانهاست، "تئودور شیک و لوئیس ون" در کتاب خود به اسم "چگونه درباره چیزهای عجیب بیاندیشیم" در فصل ۷ به نمونه‌ای از آن اشاره میکنند: *دیندارانی که بدینگونه برهان می‌آورند باید ابتدا بگویند که چگونه جانداران امروزی از دست توفان فرار کرده‌اند. بنا به کتب آسمانی که آنها توسط نوح و کشتی او نجات یافتند برای نجات دادن تمامی موجودات زنده، بنا به یک محاسبه، کشتی نوح باید دست کم ۲۵,۰۰۰ گونه پرنده، ۱۵,۰۰۰ گونه پستاندار، ۶,۰۰۰ گونه خزنده، و بیش از یک میلیون نوع حشره را در خود جای می‌داد. از این گذشته چون آفرینش باوران اعتقاد دارند که انسان و دایناسورها در یک زمان بر روی زمین راه*

می‌رفته‌اند، کشتی نوح باید یک جفت از هر گونه‌ی دایناسور را نیز حمل میکرد؛ یعنی دوتا سوپرساروس (هرکدام به درازای ۳۰متر و ۵۵تن وزن) و دوتا آپاتاساروس (۲۱متر طول و ۲۰ تن وزن) - تازه اگر حرف از دوتا تیرانوساروس گرسنه‌ی ۷تنی به میان نیاوریم- این که چگونه نوح، همسر و سه پسرش و همسران آنان توانستند چنین کشتی بزرگی بسازند که همه‌ی این جانداران را جا دهد - بماند که چگونه از پس آب و خوراک دادن و پاک کردن فضولات آنها برمی‌آمدند - چیزی است که آفرینش‌باوران در آن باره مهر سکوت بر دهان می‌زنند.

یکی دیگر از این برهانها "کتاب آسمانی ادیان" است؛ گفته می‌شود کتابی مثل قرآن یک معجزه است که هیچ بشری نمی‌تواند مانند آنرا حتی به اندازه‌ی آیه‌ای کوچک بیاورد، این ادعا از نوع "برهان رویکرد به نادانی یا ناتوانی" است که در ابتدای این بخش توضیح داده شده است، و چیزی که مبرهن است سبک نوشتار مثل اثر انگشت می‌باشد و هیچ دو نویسنده‌ای را در جهان پیدا نمی‌کنید که دارای تفکر، سطح نگارش و سبک نوشتار کاملاً یکسانی باشند.

سوال اینجاست، آیا ارائه در این سطح یا حتی بهتر از آن به واقع از دست بشریت خارج است؟ آیا آثار ادبی بزرگان و اندیشمندان و خردمندان قابل بررسی نیست و چرا حتی در جواب این مسئله کسی جرات ندارد اقدام کند؟ اگر هم کسی برای اثبات خلاف این ادعا **تحدی** کند نتیجه و پیامد آن واضح است: کفر، ارتداد، مجازات و حتی اعدام، چرا هیچ جامعه مسلمان‌ی بستر آزادی گفتار و نوشتار را در این رابطه فراهم نمی‌کند و به سرعت در پی از بین بردن صورت مسئله است؟ آیا از اثبات حقیقت فراری است؟
و اما در این رابطه، این آیه من است :

ای انسانها ، بهترین هدیه کائنات که عقل و خردتان است برای استفاده و بکارگیری تشخیص نیکي و بدی در خدمت شماست؛ پس به آن رجوع کنید و در نیکي و اشاعه زیبایی منشا اثر باشید و از بدیها و زشتیها دوری کنید و آنرا برای هیچ کس نخواهید؛ و ملاکتان برای قضاوت در مورد دیگران نوع تفکر ، نژاد، جنسیت و عقیده هم نوعتان نباشد .

چیزی که بوضوح در قرآن دیده می‌شود تفاوت نوع ادبیات سوره‌های مختلف قرآن است، به خصوص این تفاوت بین سوره‌های مکی و مدنی محسوس است و دور از تصور است که پروردگار تمام هستی کلامی در این سطح همراه با ضد و نقیض و دارای تفاوت ادبیات داشته باشد.

سوره‌های مکی که در زمان شروع ادعای پیامبری محمد آمده است حاوی مطالب احساسی و عامه پسندی است که آهنگی به نسبت منظم دارد، ولی پس از شروع جنگهای بر سر قدرت و گسترش خون و خونریزی در راه به کرسی نشاندن اسلام، ادبیات به گونه‌ای محسوس خشن‌تر، بدون آهنگی خاص و طولانی‌تر می‌شوند، نمونه‌هایی از این آیات را بخوانید؛

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا
فَخَذُواهُمْ وَأَقْتَلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (نساء آیه ۸۹)

همان گونه که خودشان کافر شده‌اند آرزو دارند [که شما نیز] کافر شوید تا با هم برابر باشید پس زنهار از میان ایشان برای خود دوستانی اختیار مکنید تا آنکه در راه خدا هجرت کنند پس اگر روی برتافتند هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان و از ایشان یار و یآوری برای خود مگیرید

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ
الْأَعْنَاقِ وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (الانفال آیه ۱۲)

هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت‌قدم بدارید به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند پس فراز گردنها را بزنید و همه سرانگشتانشان را قلم کنید

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فِيمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ
أُوزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ
(محمد آیه ۴)

پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید گردنها [یشان] را بزنید تا چون آنان را [در کشتار] از پای درآوردید پس [اسیران را] استوار در بند کشید سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیة [و] عوض از ایشان بگیرید [تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود این است [دستور خدا] و اگر خدا می‌خواست از ایشان انتقام می‌کشید ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند هرگز کارهایشان را ضایع نمی‌کند.

آیات فوق گوشه‌ای از خشم نویسنده قرآن نسبت به دگراندیشان است و از سه سوره مدنی قرآن انتخاب شده است، خودتان بخوانید و قضاوت کنید، آیا سزای دگراندیشان با اعتقادات شخصی که با مسلمانان منافات دارد این است؟ خدای غفور و مهربان این است؟ دین صلح و دوستی این است؟

در توجیه و تفسیر این آیات، نظریه پردازان دینی مدعی‌اند: این دستور الله در برابر کسانی است که در مقابل قرآن و پیامبر ایستاده‌اند و آنرا آشکار می‌سازند و اگر عقیده خود را برای خود نگه دارند، از طرف دین صلح جوی اسلام خطری وارد نیست. استدلال بنظر خوبی است، بشرطیکه یکطرفه نباشد، چیزی که مسلمانان بر آن اصرار دارند این است که دین و مکتب ما مشروعیت مطلق است، انتقاد ناپذیر است و راستی آزمایی در مورد حقانیت آن خطاست. (توجه شود بر اساس نظریه خردمندان و فیلسوفان نوین امروزی، مکتبی که انتقادپذیر و آزمون‌پذیر نباشد قابل دفاع نیست) در حالی که حق تبلیغ و انتشار عقایدشان با هر ابزار و هزینه‌ای را به خود می‌دهند، حتی به اذهان کودکان (تجاوز فکری) و اما در مقابل با ترویج عقاید دگراندیشان با حداکثر قوا برخورد می‌کنند و این قاعده، در قالب قوانین حقوق بشر و آزادی اندیشه قابل قبول نیست.

در کتاب «توهم خدا» (The God Delusion) نوشته‌ی "ریچارد داوکینز"، داستان جالبی نقل شده است؛ دختری نوجوان توسط یک کشیش مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرد و در همان روز دوست یهودی او نیز می‌میرد. در تفکر مسیحیان، پیروان دین یهود به جهنم پراز آتش خواهند رفت و تا ابد در آن خواهند سوخت. سال‌ها بعد زمانی که دختر این داستان را نقل می‌کند، مرگ دوستش را دردناک‌تر تعریف می‌کند، زیرا نگران خود و خانواده‌ی خود نیز هست که مبادا در آتش جهنم گرفتار شوند. (درد تجاوز و خاطره‌ی آن، پس از چند سال از ذهن دختر پاک می‌شود، اما یاد آتش جهنم و خدای خشمگین هرگز فراموش نخواهد شد؛ و جالب اینجاست که کشیشی که تجاوز کرده به اعدام محکوم می‌شود، اما کشیشی که عقاید دینی به کودک القا می‌کند، مورد حمایت مالی نیز قرار می‌گیرد!) این تجاوز فکری از تجاوز جنسی هم مخرب‌تر و دردآورتر است.

در جایی دیگر از "آلفرد هیچکاک"، کارگردان معروف در آمریکا، با این مضموم، منقول است: ترسناک‌ترین صحنه‌ای که در زندگی دیده‌ام، کشیشی بود که دست خود را بر شانه‌ی پسر نوجوانی گذاشته بود. من سرم را از ماشین بیرون آوردم و فریاد زدم، بدو پسر، بدو! جانت را نجات بده.

در هر صورت این آیات، این کتاب و این دین و مذهب اعتقاد خیل عظیمی از انسانهای کره زمین است، احترام به عقاید دیگران یکی از ارکان خرد و انسانیت است، اعتقاد هر کسی بخشی از تعلقات شخصی وی و قابل احترام است، من و شما اجازه نداریم به حریم خصوصی کسی تجاوز کنیم. اما این محترم شمردن اعتقادات هم کیشانمان هم شروطی دارد، بعنوان مثال همسایه من در خانه‌اش اجازه دارد هر کاری دوست دارد بکند چون چهارچوب شخصی‌اش است و متعلق به خودش، اما اگر شروع به کاری کند که باعث مزاحمت و ایجاد خدشه در آرامش همسایگانش شود موضوع فرق می‌کند، اگر صدای ناهنجاری تولید کند یا بوی بدی در محله راه بیندازد و یا حتی دست به تولید ماده‌ای مخدر و مخرب در خانه‌اش بزند دیگر از حریم خود بیرون آمده و نباید انتظار داشته باشد همسایگان وی ساکت بنشینند و اعتراضی نکنند، و این عبارت که "چهاردیواری اختیاریست" دیگر معنایی ندارد.

بطور حتم اعتقادات دینی و مذهبی هم کیشانمان هم مصداق همین مثال است، اگر باورها و اعتقادات جامعه‌ای که من، فرزندانم و عزیزانم در آن زندگی می‌کنیم به بستر فرهنگی، اجتماعی و امنیتی جامعه آسیب بزند می‌توانم سکوت را بشکنم و در مقابل آن بایستم.

سالها و قرن‌هاست قدرت طلبان با ابزار دروغ و دین، عوام را به فلاکت کشانده‌اند، به مردم یاد داده‌اند در این دنیا رنج بکشید، سرتان به کارت‌ان باشد و بکارید، محصولتان را دودستی به ما بدهید تا آن دنیا به پادشاهان برسید و این ماجرای قدیمی‌ست که هنوز گریبان مردم را رها نکرده، مثل کابوسی ابدی که قرار نیست به بیداری منجر شود. نوع افکار دینی تزریق شده به یک جامعه مثل کشور ایران در عصر حاضر غیر از نشانه‌گیری و تخریب امنیت اجتماعی، روانی، فرهنگی و اقتصادی مردم اثر دیگری بر جای نگذاشته است.

چندی پیش با یکی از همکاران مذهبی و متعصبم در حال بحث در همین رابطه بودم، بحثمان به نوع حکومت و اداره آن توسط ولایت فقیه رسید و این دوست اصرار داشت با وجود اختلالهایی که در نظام حال حاضر می‌بینیم حکومت اسلامی بر پایه چهارچوبهای تعیین شده توسط محمد در حدود ۱۴۰۰ سال پیش می‌تواند جامعه‌ای کامل را تشکیل دهد! و طبق پیش‌بینی در جواب این سوال که کدامین جامعه اسلامی به این مرحله رسیده است؟! قادر به ذکر هیچ جامعه‌الگوی مسلمانی نبود، با این توجیه که هنوز اسلام واقعی در هیچ جامعه‌ای پیاده نشده و انشالله با ظهور مهدی این امر محقق خواهد شد!

با این حساب، منطق اینگونه تفکر می‌گوید همه کشورها و جوامع در نقصان زندگی می‌کنند و حتی اگر تمام افکار بشریت را جمع کنیم امیدی به تشکیل یک جامعه کامل انسانی نیست و بایست منتظر پدیده‌ای به

اسم ظهور شخصی بنام مهدی باشیم که هنوز هیچ کس نمی‌داند کی می‌آید، چگونه می‌آید و کدام منطق و عقل این را قبول می‌کند که شخصی از چندین قرن قبل از این ظهور می‌کند و همه چیز را درست می‌کند؟! اگر قرار بر این است و انسانیت و تکامل بشریت با ظهور مهدی رخ دهد تکلیف احقاق حق رنج و عذاب در بند دکانداران دین نسلهای قبلی که بعد از قایم شدن مهدی به این دنیا پا گذاشتند چیست؟ تکلیف نسل کنونی و نسلهای آینده در کف ظهور مهدی چیست؟ تکلیف فرزندانمان که قرار است در این دنیا در آرامش و امنیت زندگی کنند چیست؟ تکلیف ظلم و ستم غیرقابل انکار دکانداران دین چیست؟ چه کسی قرار است برای نسل من و نسلهای بعد از من به پا خیزد و جلوی ستم و خرافه پرستی و دکانداری دین و مذهب را بگیرد؟ اینها در حالیکه فرضیه "ظهور" بدلیلی که قبل از این گفته شد، فرضیه‌ای آزمون پذیر نیست، تشخیص درستی یا نادرستی آن هم راهی ندارد و بواسطه عقلانیت قابل اثبات نیست. فرضیه‌ای که منشا آن روایات و آیات هستند و بطور مشخص همین منابع آیات و روایات هم در دسته‌ی بالا قرار می‌گیرند.

و در واقع؛ ظهور در افکار ماست ...

البته اگر آمد طبق روایات قرار است با شمشیر و یاران عصبانی و سلاح بدست خود آمده و همه دگراندیشان و مخالفان اسلام را از تیغ بگذراند و دنیا را پاک سازی کند! اینها را که مرور می‌کنیم یاد نوع حرکت و استراتژی گروه داعش خواهیم افتاد، همان گروهی که برای تمام جنایات خود آیه آورد و ایزدیهایی به قول خودشان کفار را نسل کشی کرد و نمونه آیه قرآنی آورد، به زنان اسیر شده تجاوز کرد و برایش از قرآن آیه آورد، دست پسر بچه گرسنه‌ای که دزدی کرده بود را در وسط میدان شهر جلوی چشمان وحشت زده مردم قطع کرد و برایش آیه آورد، عملیات انتحاری برای کشتار غیرمسلمانان اروپا و امریکا طراحی کرد و برای عاملین انتحاری خود وعده حوری و خوراک خوشمزه در بهشت الله پس از شهادت را آورد و البته برای آنها آیه آورد، شاید نزدیکترین جمعیت انسانی یا بهتر بگوییم به ظاهر انسان به اجرای قوانین قرآن همین گروه داعش بود.

عنوان این موضوع برای متعصبان دینی خیلی سنگین است و بطور شدیدی خشمشان را برمی‌انگیزد، چرا که این عده معتقدند گروه داعش گروهی غیرانسانی است و بر خلاف قرآن و اسلام که دینی انسانی و صلح دوست است فعال بودند و آبروی اسلام را برده‌اند و غیره، و در مقابل آیه‌هایی که مهر تایید بر فعالیتهای این گروه تروریستی داشت موضعی که می‌گیرند عجیب است، جوابشان این است که بطور مثال منظور الله از فلان آیه این نیست که با خواندن سطحی آن برداشت می‌شود و برای درک عمیق آن باید به مفسران قرآن رجوع کرد، مسئله اینجاست که الله کلامش را در قالب کتاب قرآن برای مردم عادی نازل کرده یا برای مفسران؟ با این تفاسیر بهتر نیست نسخه اصلی قرآن به عنوان کتابی گمراه کننده برای مردم عادی جمع‌آوری شود و نسخه

تصفیه شده آن توسط مفسران در دسترس مردم قرار گیرد؟ البته این هم توسط یکی از آیات قرآن که در زیر آمده است منافات دارد.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (القمر آیه ۱۷)

و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم پس آیا پندگیرنده‌ای هست ؟

چیزی که آیه بالا می‌گوید خبر از پندآموزی آسان دارد که هر کسی قادر به درک آن هست، پس بنده در قالب یک انسان معمولی که علم تفسیر را از بر نیست وقتی قرآن را شامل آیات تر و خشکش می‌خوانم و قصد اجرای مو به موی آن را دارم به این نتیجه می‌رسم برای این امر بهتر است به گروه‌های تندرو ملحق شوم! بهتر است بدانید یکی از دلایلی که وهابیون نزد خیل زیادی از سایر مسلمین، بخصوص مسلمانان ایرانی منفور هستند همین است که وهابیون اعتقادی به تفسیر قرآن ندارند و با استناد به همین آیه اشاره شده معتقد به لزوم برداشت سطحی از آیات را دارند و حتی جالبتر و البته احمقانه اینکه خیلی از متعصبین وهابی حتی به کروی بودن زمین هم اعتقادی ندارند و با استناد به آیات زیادی از قرآن که زمین را فرشی گسترده تمثیل کرده است (النازعات ۳۰، بقره ۲۲، الذاریات ۴۸ و ...) زمین را سطحی صاف می‌پندارند!

اینها گوشه‌ای از بی‌نظمی‌ها، تضادها و تنشهای اسلام و قرآن است.

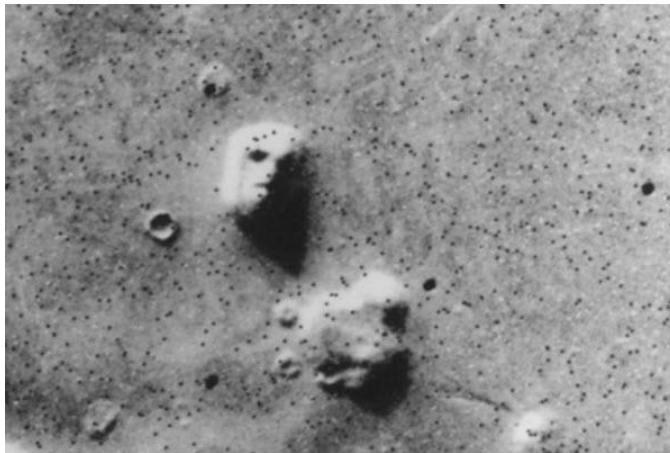
بخش پنجم

علم در برابر دین

چیزی که همیشه کتب دینی را به چالش کشیده پیشرفت علمی و نظریه‌های مختلف آن است، مباحثی علمی که رو به جلو در حرکت‌اند و پیرو آن مباحثی قیاسی بین آن و دین به وجود آمده و به طور طبیعی بخش اعظمی از انرژی دینداران صرف ترازبندی و ساختن ارتباط بین علوم مختلف و آیات آسمانی شده است.

البته در خیلی موارد پرچمداران این کتب به اصطلاح آسمانی در پی یافتن معادله‌ای هماهنگ بین نظریه‌های علمی و آیات بوده‌اند و از آن بعنوان برگ برنده‌ای برای اثبات حقانیت آیات استفاده می‌کنند، حال سوال اینجاست حتی نظریه‌های علمی که اثبات آن سخت است و ممکن است در آینده‌ای دور یا نزدیک با نظریه‌ای دیگر باطل گردند چطور در اکثر موارد، بطور سریع و عجولانه توسط دینداران پذیرفته شده و بلافاصله بدنبال وجه مشترکی بین آن و آیات می‌گردند؟ آیاتی که از نظر نظم محتوا به طور محسوسی به هم ریخته و مبهم است و با ترفند "بازی با کلمات" و حتی "بازی با اعداد" پیدا کردن وجه مشترکی با نظریه‌های علمی کار نشدی نیست و بدینگونه اسم آن میشود "معجزه آیات"!

مثالی می‌توان زد: ابرها دارای اشکال نامنظم و بهم ریخته هستند، حال یکی از چالشهایی که همه آنرا تجربه کرده‌اند تمثیل شکل ابرها به شیی و جانوری است که هر ابر در نظر هر کسی به شکلی متفاوت بنظر می‌رسد، در واقع نوع برداشت از هر عامل ناشناخته، پرمحتوا و بی‌نظم می‌تواند برای هر تصویر ذهنی متفاوت باشد و اگر قرار به این رویه باشد از هر عامل مبهمی می‌توان برداشتی دلخواه کرد و آنرا برای منحرف کردن اذهان مردم بکار بست. این نوع پندار در زبان علم به نام "پریدولیا" یا "جستجوی شفافیت در ابهام" نام دارد و نمونه‌های زیادی از آن را میتوان اشاره کرد، به نمونه‌ای از پندار پریدولیا اشاره می‌کنم؛ تصویر عکسبرداری شده از سطح کره مریخ که توسط مدارگرد وایکینگ ۱ در سال ۱۹۷۶، تصویری که آمیزه‌ای مبهم از ناهمواری سطح کره، نور و سایه، مجسمه‌ای شبیه چهره انسان را در نظر بیننده نمایان می‌کند، در آن زمان و با انتشار این تصویر در روزنامه‌ها، مجلات و تلویزیون و طرح ادعا که اثری است فرازمینی و پیامی است برای زمینی‌ها!



ولی دانشمندان سیاره‌شناس بر این پا فشردند که این عکس ساخته‌ای طبیعی است، دانشمندان مریخ شناس که این عکس را دیدند چیز غیرعادی در آن نیافتند، یکی از این دانشمندان که در پروژه وایکینگ درگیر بود گفت: این شیء خیلی هم شبیه یک چهره بنظر نمی‌رسد، اما حس همبسته سازی انسان با پرکردن جزئیات گمشده باعث ساخته شدن تصور یک چهره می‌شود.

از سویی دیگر و از منظری دیگر بارها دیده شده، نظریه‌هایی علمی منتشر می‌شود که چالشی سخت برای دینداران ایجاد می‌کند.

یکی از این نظریه‌ها که سالهاست سر و صدای زیادی به پا کرده "نظریه داروین" است که به نظریه‌ی "فرگشت" یا "تکامل" نیز معروف است، بطوریکه توضیح می‌دهد گونه‌های مختلف جاندار در حال حاضر و با شکل کنونی، با گذشت میلیونها سال و با رشد تدریجی گونه‌ها در شاخه‌های مختلف به شکل امروزی درآمده‌اند و با بررسی انسان، باهوشترین جاندار روی زمین در گذشته آن به نوعی جانور میمون گونه می‌رسیم و این شاخه در بازه‌ی زمانی رو به عقب به همین صورت ادامه دارد و به جانداران و گونه‌های دیگر ساکن روی زمین متصل می‌گردد و البته این نظریه در حال حاضر با رشد علم نه تنها اصل آن نفی نشده بلکه مستندات فراوانی بر آن تا حدود زیادی صحه گذاشته است، "تکامل" پیش‌بینی کرده است که کروموزوم‌ها و پروتئین‌های گوناگون مرتبط باید مشابه باشند، که جهش‌ها رخ دهند و ارگانیسم‌ها با محیط زندگی متغیر وفق پیدا کنند، و همگی اینها به اثبات رسیده‌اند.

حال داستانی که قرآن برای خوانندگانش تعریف کرده و به صراحت مهر تایید بر آن زده است خلق یکباره انسان از مبدا مشخصی به اسم "حضرت آدم" بوده که این با نظریه‌های علمی منافات دارد. در این خصوص صاحب نظران اسلامی مواضع مختلفی از خود نشان داده‌اند، برخی با صراحت نظریه داروین را باطل دانسته و بدلیل نقض فرضیه خلق یکباره انسان که در قرآن نیز بارها به آن اشاره شده بعنوان یک کارشناس دینی بر نظریه علمی فرگشت خط قرمز کشیدند.

از میان شیعیان، ابوالمجدید م. ر. اصفهانی ۱۹۴۳-۱۸۷۰ کتاب "نقد فلسفه داروین" را نوشته که عنوانش اشاره به "رد داروینیسیم" دارد. وی اذعان می‌کند که؛ نمی‌توان و نباید حیوان را به عنوان خواستگاه آدمی پذیرفت.

عجیب است این صاحب نظر شیعه با ادعایی خالی از منطقی عنوان می‌کند که ماتریالیستها باید در حیطه دیدگاه و نظریه خودشان با استدلال و اثبات علمی گمانه زنی کنند ولی مذهبیها می‌توانند به نظریه‌های کتابهای به اصطلاح آسمانی اعتماد کنند و در واقع نیازی به اثبات علمی و استدلال عقلانی ندارند و با تحمیل

"**تئوریهای ابطال ناپذیر**" سعی در ترسیم تصویری در اذهان عمومی دارند که منجر به ترس از تجزیه تحلیل عقلانی در خصوص عقیده های مذهبی می شود و البته باید اعتراف کرد که "سکانداران مذهبی" با این روش تا کنون موفقیت‌های زیادی هم در کسب کنترل افکار عوام "مذهب گرا" و "بهشت جو" بدست آورده‌اند.

در استدلالی دیگر، "شیخ الحداد" فرگشت انسان را به این دلیل که "آدم" پیامبری شریف بود رد می‌کند. تایید این فرضیه که انسان‌ها فرگشت یافته‌اند، باعث الزام به باورهای نکوهیده‌ای در مورد پیامبر شریف آدم (سلام اله علیه) میشود که پدر و مادر او میمون یا میمون نما بوده‌اند! این توهین به مقام پیامبری است!

حال بایست به این شیخ که بطور مشخص هنوز مفهوم فرگشت را بطور کامل متوجه نشده عرض کرد در نظریه فرگشت قرار بر این نیست که یک انسان هوشمند به یکباره از پدر و مادری میمون بدنیا آمده باشد، تبدیل گونه‌ها (بطور مثال از میمون به انسان امروزی) طی میلیونها سال اتفاق افتاده و هیچ مرزی بین دو گونه متفاوت در این فرضیه وجود ندارد، پس بهتر است برای اجرای عدالت و روشن شدن حقیقت، همانگونه که دانشمندان طرفدار نظریه داروین و دیگر نظریه‌های علمی برای اثبات نظریه‌شان سخت در تلاشند، شیوخ صاحب نظر مذهبی هم برای انواع نظریه‌های تحمیلیشان مثل وجود پدیده‌هایی فراطبیعی چون الله، فرشته و ابلیس، حضرت آدم، امام زمان و ظهور، بهشت و جهنم، نکیر و منکر و حتی کتاب آسمانی و وحی منزل و امثال اینها کمی به خودشان زحمت داده و برای اثبات عقلانی و علمی آنها قدمی بردارند.

برخی دیگر از صاحب نظران دینی با فرض به اینکه این نظریه داروین قوی‌تر از آن است که بتوان جلوی آن قد علم کرد بطور نسبی آنرا قبول کرده و صرفاً این نظریه را در قبال دیگر موجودات بغیر از انسان قابل استناد اعلام کرده‌اند!

به عنوان مثال " صفرالحوالی " متولد ۱۹۵۵ در عربستان سعودی عنوان کرده : می‌دانیم که انسانها همه نوادگان آدم و حوا هستند، در این بحثی نیست! اما برای دیگر موجودات زنده اگر بگویند آنها از نسل یکدیگرند مشکلی نداریم، اما اگر آنها بگویند که انسانها با افسانه‌های اینچنینی به وجود آمده‌اند، در این صورت ما با استفاده از متون دینی مان به آنها پاسخ خواهیم داد و هر کس در موردشان شکمی داشته باشد به مثابه کافر است!

نمونه‌ی دیگری از موضع‌گیری یکی از شیوخ دینی که حقانیت ادعای خود را با تهدید و گزاف‌گویی پاسخ می‌دهد و بلافاصله با برجسبهای عوام فریبانه و از قبل آماده مخصوص خودشان مثل "کافر"، "مرتد"، "مفسد فی الارض" و ... سعی در پاک کردن صورت مسئله دارند. قضاوت با خودتان ...

بخش ششم

تلقین و باور باطل

بطور مثال از باورهایی که به شدت در افکار و عقاید ایرانیها ریشه دوانده است، به امامزادگانی که در بازار عقاید ایرانیها حسابی کارشان گرفته و همچنان در حال توسعه و فزونی شعبات خود در جای جای این مرز و بوم هستند می‌توان اشاره کرد، امامزادگانی اکثرا عرب که شجره آنها (به ادعا)، به امامهای اصلی می‌رسند، اینکه در اصل وجود خارجی داشتند؟ در ایران چه می‌کردند؟ و به عنوان یک انسان در چه درجه‌ای از خرد قرار داشتند؟ از سوالهای قابل تامل است، اما مسئله دیگر قابل تامل باوری است که مردم به قدرت فراطبیعی این عرب زادگان دارند و هنوز هم این تصورات خالی از دلیل عقلانی همچنان در افکار مردم ساده‌اندیش جولان می‌دهد، از بُعد روانشناسی نگاهی کوتاه به این باور و اعتقاد می‌اندازم.

اتفاقاتی که در مغز انسان می‌افتد از پدیده‌های پیچیده علم پزشکی است و تا کامل شدن علم شناخت مغز انسان راه زیادی پیش رو است، اما چیزی که در این مبحث بسیار به آن پرداخته شده و قابل تفکر است، پدیده‌ای است به نام "تلقین"؛ تلقین عبارت است از فرآیند ارتباطی که به پذیرش راسخ قضیه مورد ارتباط در غیاب زمینه‌هایی که منطقی‌تر برای پذیرش آن کافی باشند منجر می‌شود. با بیان ساده میتوان گفت: ایجاد نوعی باور ساختگی برای پذیرش پدیده‌ای غیرقابل تعریف و غیرطبیعی؛ و همانگونه که قبل از این هم اشاره شد انسان روی کره زمین علاقه زیادی به خلق و داستان سازی پدیده‌های فراطبیعی دارد و این دو در تاریخ روانشناختی بشر زیاد در کنار هم دیده شده است: باور به موجودیت پدیده‌های فراعقلانی و ماوراء طبیعی.

خوب می‌دانیم که مغز انسان قابلیت‌های بالایی دارد که البته در حالت طبیعی مخفی است؛ یکی از رازهای موفقیت انسانهای بزرگ این بوده که راه تحریک این قابلیت‌های مغزی را خوب شناخته‌اند، یکی از این عوامل محرک، ایجاد باور و تلقین در ذهن است، باور عمیق به هر چیزی؛ بعنوان مثال من به عنوان کاسب، باور عمیق دارم که فلان کس دست خوبی دارد و اگر اولین دشت روزانه من از دست او باشد آن روز کاسبی رونق خوبی دارد، و این اتفاق می‌افتد، روزم را با اولین دشتی که از دست خوب او دریافتم شروع می‌کنم، در واقع اتفاقی که در مغز من رخ می‌دهد باعث شده است امروز برایم روز خوبی باشد، نه قدرت دست خوب یا بد کسی، تلقین و در ادامه عاملی بنام "یکسوگرایی" که در ذهنم ایجاد شده اینجا نقش اساسی را ایفا می‌کند، باعث می‌شود با دیدی یکطرفه و البته با روحیه‌ای مثبت به مصاف اتفاقات روزانه‌ام بروم و حتی باعث می‌شود اتفاقات بدی که ممکن است بیفتد با عینک خوشبینی که برای خودم ساختم دیده نشوند و البته این محرکه می‌تواند به طور برعکس و بصورت "منفی بافی" و بدبینی هم عمل کند و همانگونه و حتی بدتر تاثیر منفی مغز را در پیشبرد اتفاقات روزانه رقم بزند. فرانسیس بیکن در رابطه با یکسوگرایی ذهن اینگونه عنوان می‌کند:

"سر تا ته خرافه کمابیش یکسان است، خواه اخترینی، رویا، شگون و قضاوت کيفرانه باشد خواه چیزی از همین دست؛ از این لحاظ که معتقدان فریب خورده رویدادهایی را مشاهده می‌کنند که تحقق یافته‌اند، ولی شکست‌ها را در نظر نمی‌گیرند یا از آنها می‌گذرند، هرچند هم که متداول‌تر باشند."

و اما یک مثال آزمایش شده در رابطه با تلقین :

چندی پیش به نقل از پایگاه خبری شبکه العالم، "تارنمای شام تایمز" نوشت که یک پزشک با راضی کردن خانواده فردی اعدامی و مجوز مقام های مسئول روش جنجال برانگیز اعدام از طریق تلقین را اجرا کرد که موفقیت آمیز بود.

"شام تایمز" بدون اشاره به نام پزشک و کشور محل این آزمایش و زمان آن نوشت: این پزشک با هماهنگی دادگاه عالی و حضور گروهی از دانشمندانی دیگر یکی از افراد مجرم محکوم به اعدام را روی تخت خواباند و با او به توافق رسید تا با تخلیه خونس برای انجام تحقیقات، او را اعدام کند.

برای این اقدام، پزشک چشم مرد محکوم را بست و دو لوله بلند به بدن او وصل کرد که از قلب تا دستانش ادامه داشت، پزشک پس از تظاهر به زدن رگ‌ها و وصل کردن لوله ها به بدن اعدامی، از درون لوله ها آب ولرم با دمای مساوی بدن به جریان انداخت به گونه‌ای که مرد اعدامی تصور کند خون او اکنون به جریان افتاده و درحال تخلیه است و به ظرفی واریز می‌شود که در فاصله‌ای از تخت قرار داشت و صدای ریختن قطرات آن به وضوح شنیده می‌شد.

پژوهشگران چند دقیقه بعد ملاحظه کردند که جسم فرد محکوم به اعدام رو به ضعف نهاده و رنگ او به زردی می‌گراید. پس از ساعاتی، وقتی برای گرفتن ضربان از فرد بیمار اقدام شد، درکمال ناباوری او را مرده یافتند.

به دلیل صدا و تصویر ذهنی و تلقین نزدیک و حتمی، این اعدامی بدون حتی از دست دادن یک قطره خون جانش را از دست داد. این رویداد نشان داد که عقل بر اساس یک ذهنیت حتمی و یقینی کاملاً همانند یک واقعیت به تمامی اعضای جسم دستور می‌دهد تا از فعالیت بازایستند.

یکی از روشهای درمان استفاده از همین عامل است و به "تلقین درمانی" معروف است، این روش بطور معمول در مورد بیمارانی استفاده می‌شود که اعتماد بنفس کافی ندارند و تا حد خطرناکی ناامید هستند و نیاز دارند عاملی بیرونی به آنها امید و روحیه دهد تا با اتفاقات مثبت در مغزشان روند بهبود بیماری تسریع گردد. در صورتیکه مشاهده شده بیمارانی که بطور مستقل از عوامل خارجی دارای روحیه‌ی خوبی هستند و به قدرت

جسم و روان خود باور عمیق دارند نه تنها به دارونماها و تلقین درمانی احتیاجی ندارند بلکه نتایج چشمگیرتری را در بهبود بیماری‌شان رقم زده‌اند.

حال این موضوع را در قالب اعتقادات مذهبی هم می‌توان بررسی کرد، کسی که بواسطه شنود مکرر یک داستان ساختگی و غلط، باوری را در مغز خود ایجاد کند و به قدرت پدیده‌هایی مثل امامزاده، چاه جمکران، چشمه جادو، توسل و دعا، بسته شدن به ضریح، فالگیری و رمالی و امثال این عناصر غیرعلمی، باور عمیق (حتی اشتباه) داشته باشد، نمیداند که در واقع با تلقین و ایجاد عنصری محرک در حال مسیردادن به خروجی مغز خویش است و با همین رخداد (تا حدودی) به احقاق و انجام موثرتر هدفش کمک کند.

حال؛ اگر میدانستیم قدرت باوری هست که از باور واهی به عاملی خارجی موثرتر و قوی‌تر است و همچنین یک تغییر باور به سادگی میتواند قدرت و تاثیر چند برابری داشته باشد، در اولین فرصت به تغییر باورهای سنتی و کاذب خود اقدام می‌کردیم.

اینکه؛ جای "باور به آن" با "باور به خویش" در تفکرمان عوض شود.

بخش هفتم

آگاهی

اما چیزی که در این میان فرق می‌کند وضعیت مبلغین دین و مذهب در جوامع مختلف است، در جایی آنها در کلیسا یا مسجد خود محصور هستند و کارشان فقط تبلیغ برای مشتریان عقایدشان است، نه به نوع حکومت کار دارند و نه اجازه دخالت در امور معیشت مردم را دارند، اما در جایی دیگر قضیه فرق می‌کند، دخالتها و کارشناسیهای غیر قابل قبول آخوندها و مبلغین دین و مذهب در همه امور که چه صدمه‌های زیادی که به اجتماع وارد نکرده‌اند، در سرزمینی با تمدنی بزرگ که گروهی قدرت طلب عربزاده و روسگرا با پول نفت و مظلومیت مردم و اشاعه سیستم دیکتاتوری به اصطلاح ولایت فقیه و سرکوب و شکنجه و تحقیر و جنایت و خیانت، روز بروز گردن کلفت‌تر شده‌اند تنها راه نجات یکی است؛ ... آگاهی.

و این برمی‌گردد به سطح تعقل مردم جامعه، تا موقعی که خودمان از سوء استفاده‌های این قشر استقبال می‌کنیم مثل قانون "عرضه و تقاضا"، دکان دینشان برپاست و در مقابل حداقل اگر بصورت مدنی در مقابلشان بایستیم و اعتراض و مخالفت خود را نشانمان دهیم دیر یا زود بساطشان را جمع می‌کنند؛ در حقیقت از ماست که بر ماست .

در اصل به سکانداران و دکانداران دین و مذهب نباید خرده گرفت، آنها همیشه و همه جا هستند، از کسانی باید خرده گرفت که مشتری سرسختشان‌اند و حتی ذره‌ای شک در مقابل داستان جعل و عبشان به فکر خود راه نمی‌دهند.

قبل از اختراع هواپیما همیشه انسان آرزوی پرواز را در سر داشت، همه خوب می‌دانیم که ریشه طراحی هواپیماهای امروزی اختراع "برادران رایت" است، و این را هم خوب می‌دانیم در همان مقطع زمانی کسان دیگری هم بودند که در تلاش برای اختراع وسیله‌ای برای پرواز از راههای گوناگون به دنبال پرواز بودند، این تا موقعی بود که برادران رایت با عرضه اختراع خود، راه پرواز کردن را به همه نشان نداده بودند، ولی وقتی هواپیما و پرواز از وسیله اختراعی برادران رایت نشأت گرفت، مابقی کسانی که آرزوی پرواز داشتند و در صدد پیدا کردن راهی برای احقاق رویای خود بودند ابزار و وسایل خود را زمین گذاشتند و برای رسیدن به آرزوی خود، هواپیمایی آماده پرواز پیش روی خود می‌دیدند، دیگر نیاز نبود به راه و روش خود اصرار بورزند، راه و روش الگو برای پرواز در دسترس بود، همین مثال را به موضوع راه و روش زندگی کامل و الگو در جوامع امروزی میتوان مرتبط دانست، جوامع در حال توسعه تا موقعی که به راه و روش خود برای رسیدن به یک جامعه کامل اصرار دارند، درجا خواهند زد، ولی اگر اشتباه خود را در این راه قبول کنند و به جای لقمه درست کردن به سراغ لقمه آماده بروند نجات خواهند یافت، از جامعه‌های الگو میتوان به کشورهای توسعه یافته مثل کشورهای اسکاندیناوی نام برد که می‌توانند الگوی مناسبی باشند برای تشکیل یک جامعه انسانی با

حداقل جرم و جنایت، کشورهایی با میزان حداکثری رعایت حقوق بشر و احساس خوشبختی حد اعلایی که بین مردم این جوامع وجود دارد، به طور نمونه در خصوص وضعیت اعتقادات دینی و مذهبی سوئدیها همین بس که بدانید بیش از ۸۵ درصد مردم این کشور به هیچ دین و مذهبی تعلق اعتقادی ندارند و مابقی که در حد پر کردن فرمهای تشخیص هویت دین خود را مسیحیت یا غیره اعلام کرده‌اند که از این تعداد هم کمتر از دو درصدشان بصورت مرتب و هفتگی به کلیسا یا مسجد میروند.

در واقع دلیل ریشه‌ای ایجاد "جامعه‌های الگو" قرار گرفتن هر چیز و هر کسی سر جای خودش است، بعلاوه میزان آگاهی مردم آن جامعه که در این مورد می‌توان آمار سطح مطالعه در این جامعه‌های الگو را با کشورهای در حال توسعه و جهان سومی مقایسه کرد.

فرق کشورهای پیشرفته و جهان سومی در این است که در کشورهای پیشرفته کنترل مسئولین از طرف مردم انجام می‌شود ولی در کشورهای جهان سومی قضیه برعکس است و بخش عمده‌ای از این بطور مستقیم به میزان آگاهی مردم مربوط می‌شود.

با سهولت رد و بدل اطلاعات در بستر رسانه‌های دیجیتال در دنیا مشکل جدید برای عوام فریبان حکومت‌های مذهبی پیش رو است و آن چیزی نیست جز "آگاهی مردم"، پدیده‌ای که در هر حال جلوی آنرا نمی‌توان گرفت و فقط از نظر زمانی می‌توان آن را به عقب انداخت و این پروژه را اشخاصی به اصطلاح "روشنفکر مذهبی" به دست گرفته‌اند که کارشان کُند کردن آگاهی مردم نسبت به قوانین به روز حقوق بشر و علوم ناقد مذاهب ساختگی بشریت است و در واقع همان خرافات و مکتب پوسیده مذهبی را در قالب جدید و به شکل عوام پسندتری به اذهان مردم تزریق می‌کنند و مردم در این مورد باید هوشیار باشند.

و البته متأسفانه هستند مردمی که به جای تحقیق و انجام عمل از روی عقلانیت، عمریست به تقدیر و سرنوشت و استخاره و دعا متوسل شده‌اند و اعتراضات مدنی‌شان در قبال ظلم و ستم و خیانت دکانداران جمهوری اسلامی فقط در داخل تاکسی خلاصه می‌شود.

خاطره‌ای از سالیان قبل می‌گویم، روزی در سرویس دانشگاه کنار راننده نشسته بودم، راننده مردی مسن و رنج دیده بود که مرتب سرفه میکرد و مشخص بود مریض احوال است و نیاز به مراجعه به پزشک دارد، گفتم: مشخص است حال خوشی نداری، به پزشک مراجعه کردی؟ گفت: نه پسر جان، به دکتر اعتقادی ندارم، آنها فقط پول می‌گیرند و هیچ کاری هم از دستشان بر نمی‌آید، مریضی و سلامت آدمها دست خداست، اگر خدا بخواهد من درمان شوم که درمان می‌شوم و نیازی به دکتر نیست، اگر هم خدا نخواهد بهترین پزشکها هم کاری از دستشان بر نمی‌آید و من مریض می‌مانم، سپس به سرفه کردنش ادامه داد، چیزی نگفتم و سکوت کردم، موقع پیاده شدن سرم را پایین انداختم و داشتم پیاده می‌شدم که راننده خطاب به من گفت: آقا پسر کرایه

هم قابلی ندارد، مشخصاً منظورش این بود که "کرایه را فراموش کردی رد کن بیاد"، گفتم: روزی من و تو دست خداست، اگر خدا بخواهد روزیت را بدهد که می‌دهد، اگر هم نخواهد بدهد چاه نفت هم از حیاط خانه‌ات کشف شود تو بی روزی خواهی ماند، پس در هر دو صورت گرفتن یا نگرفتن به ریال دوریال این کرایه فرقی به حال تو ندارد، لحظاتی در چشمانم نگاه کرد و آهی کشید و چیزی نگفت، چند روز بعد که نوبت سرویسش به من خورد احوالش را جویا شدم، تشکر کرد و به غلط بودن عقیده‌اش اعتراف کرد و این اولین بار بود که از منشا اثر بودن برای کسی احساس خیلی خوبی داشتم. (البته جای نگرانی نیست، کرایه آنروز هم حساب کردم.)؛ این طرز تفکر از سوی راننده نمونه بارزی از چهارچوب اصلی شکل گرفته در افکار مردم جوامع در حال توسعه می‌باشد که روزمرگی و توسل به پدیده‌های فراطبیعی عناصر اصلی این چهارچوب فکری هستند که حرکت در جهت احقاق حقوق حداقلی بشری را به طرز چشمگیری گند می‌کند.

اگر خدایی وجود داشته باشد، اعتقاد به تقدیر و سرنوشتی که دست خداست، بزرگترین توهین است به خدا، این اعتقاد یعنی همه انسانها بازیچه دست خدا هستند و از قبل سرنوشتشان معلوم شده و به فرض هم اگر بهشت و جهنمی در کار باشد حتی جایگاهشان در بهشت و جهنم آن دنیا هم رزرو شده، اگر به کنترل تقدیر و سرنوشت توسط خدا معتقدی، و اگر جایگاه تو در این دنیا یا آن دنیا رنج و عذاب است، تقصیر تو نیست، تقصیر خدایست که احتمالاً برای سرنوشتت قرعه برداشته و تو مجبور به تحمل آن هستی!

درد اینجاست که ریشه این اعتقادات غلط در آموزه‌های دینی جامعه‌مان دارد و یکی از برگهای برنده دکانداران دین در کنترل مردم در قبال ظلم و ستمشان هست، اگر در مواجهه با ظلم و زورگویی به جای یأس و ادای عجز و ناتوانی در قبال خواسته خدا، یاد می‌گرفتیم خدا در وجود خودمان و در تفکرمان جای دارد دنیای بهتری می‌ساختیم.

برای قدرتمندان و دکانداران بزرگ یک جامعه قانون کثیفی هست که می‌گوید: "تهیدستی و ناتوانی عام هرچه بیشتر، ثروت و قدرت ما بیشتر" و چه گزینه‌ای بهتر از باورهای خرافی و دینی که به افکار مردم تزریق کنند، بدین صورت یاد می‌گیرند اگر در این دنیا رنجی متحمل شدند آنرا برای خود و خانواده و نزدیکان خود با آغوش باز بپذیرند زیرا در آن دنیا وعده زندگی آسان خواهد بود (زندگی پس از مرگ نیز یکی از برهان‌های آزمون‌ناپذیر و در حال حاضر ثابت نشده است)، اگر اتفاق ناگواری پیش آمد تقدیر و سرنوشت الهی است و باید آنرا پذیرفت، اگر مشکلی داری با دعا به حل شدن آن امیدوار باش، تلاش و کوشش برای رفع آن مشکل تاثیر دعا را ندارد، اگر بر سر دوراهی ماندی هیچ چیز مانند استخاره راه درست را نشان نمی‌دهد حتی تحقیق و پرس و جو از کاردان این کار و

اینگونه است که با روشی کارآمد مردم را از آنچه حقشان است، یعنی زندگی لذت بخش و انسانی و زیبا و سهم بردن از نعمتهای این دنیا، محروم و آرام آرام تا سرحد مرگ ضعیفشان کردند. مشکلات معیشتی و اجتماعی را "تقدیر" نامیدند، دگراندیشی را "کفر"، دگراندیش را "مرتد"، وحشی‌گری و قتل عام را "جهاد"، کشته شدن جوانان در راه پیاده‌سازی منفعتهای قدرت طلبانه‌شان را "شهادت"، دخالت در امور شخصی مردم را "امر به معروف و نهی از منکر"، پیاده سازی اصل نظام دیکتاتوری را "ولایت فقیه"، باور عمیق به خرافات ساختگی‌شان را "ایمان" و انتقاد و اعتراض مدنی به اینهمه ستم و زورگویی را "شورش و دسیسه دشمن" نامیدند و وای بر جامعه‌ای که عمری در باور این سناریوی ساختگی و تحمیلی، خود را غرق کرده است.

از سخت‌ترین کارها باز کردن ذهنی بسته است که ثابت کردن ابطال اعتقاداتش کاریست بس سخت، زیرا اعتقاد خود را بر پایه عناصری فراطبیعی و ثابت نشده از نظر علمی که حتی وجود خارجی ندارند مثل: روز قیامت، بهشت و جهنم، نکیر و منکر، فرشته و ابلیس، ظهور مهدی پس از چندصد سال و غیره و غیره بنا کرده است، و شگفت اینجاست اگر قرار بر این باشد کسی اعتقادات غیر عقلانی و غیر علمیش را زیر ذره بین انتقاد ببرد و به چالش بکشد دلیلی علمی، عقلانی و قابل تعریف طلب می‌کند؛ و البته اگر در این مورد خوش‌بین باشیم و کار به ارتداد و کفر و اعدام نکشد.

واما کلام آخر

با مطالعه نوع رفتار بشر در طول تاریخ به نتایج واضحی می‌رسیم، اکثریت مردم علاقه‌ای به تجزیه تحلیل اعتقاداتشان که بخصوص روی آن تعصب دارند نشان نمی‌دهند و اگر از طرف شخص دیگری هم این اتفاق بیفتد موضعی دفاعی می‌گیرند، البته این متن ممکن است همین اتفاق را برای شما مخاطب عزیز رقم زده باشد، ولی شما را دعوت به شک کردن و اندیشیدن می‌کنم که راه خرد همین است، اشتباه نکنید، منظور این نیست که این نوشتار راه خرد است، اینها اعتقادات شخصی بنده هست که شک‌گرا هستم، نه این نوشتار و نه هیچ منبع دیگری حقیقت مطلق نیست، راه نزدیک شدن به حقیقت اندیشیدن و کسب خرد است، و یکی از راههای کسب خرد خواندن است، دسترسی به نوشتار و کتابهای دیگر اهالی قلم که می‌تواند در شکل‌گیری چهارچوب فکری شما نقش بهتری را ایفا کند، چه خوب است که بدانیم جامعه‌ای که میزان مطالعات بالایی دارد جامعه کاملتری را تشکیل می‌دهد و می‌تواند با سرعت بیشتری حتی به جامعه‌ای الگو و آگاه تبدیل شود، البته این را هم در نظر بگیریم که یکطرفه به پیشواز این نرویم، همه خوب می‌دانیم که جمهوری اسلامی به عنوان یک کشور بنا شده بر پایه ولایت مداری مذهبی و ادغام آن با سیاست و با توجه به سیستم فیلترینگ و کنترل، نمی‌تواند مرجع کاملی برای دسترسی به منابع باشد. البته در عصر امروز که تبادل اطلاعات بصورت راحت‌تری انجام می‌گیرد دسترسی به منابع تایید نشده دولت غیرممکن نیست و اتفاقا خیلی راحت است. اگر بدنبال حقیقت هستید شما را به این مهم دعوت می‌کنم، از اوقات خالتان استفاده مناسب کنید، بخوانید و باندیشید و زیبا زندگی کنید.

بهار ۱۳۹۷ - خسایار

منابع:

- چگونه درباره چیزهای عجیب بیندیشیم (تئودور شیک - لوئیس وُن)
توهم خدا (ریچارد داوکینز)
دیدگاه های مذهبی اسلامی درباره فرگشت داروینی (نیدهال گوسوم)
مقاله دیالیت (دلنوشته های حامد عبدالهی)